

نه فقط استاد علی شجاعی خوانده بودند و سختگیری‌هایی که داشتند باعث شد کتاب جلوه خوبی داشته باشد؛ بعد از ایشان استاد سیدمهدی شجاعی هم کتاب را خواندند و نظر دادند. ایشان گفتند همه چیز خوب است، ولی در یک جای داستان به نکته‌ای اشاره کردند که جالب بود.

یکی از شخصیت‌های داستان ابن‌شهاب زهری است که یکی از شخصیت‌های واقعی داستان است. امام‌نامه‌ای به‌امی نویسد و از وی می‌خواهد از حکومت خارج شود، ولی زهری این کار را نمی‌کند. من با شخصیت او طوری راه رفته بودم که گویی شخصیتی خنثی دارد و نه این طرفی است و نه آن طرفی.

در منابع به چیزی نرسیده بودم که بتوانم شخصیتش را دستکاری کنم. پرداخت منابع به او مثل پرداخت به شخصیت مختار بود. برخی از منابع کاملا مخالفش بودند و برخی بسیار موافقش بودند. استاد سیدمهدی شجاعی گفتند وضعیت این شخصیت بعد از ماجرای آن نامه مشخص است و باید این را نشان بدهید.

با این‌که دل او همراه امام بود ولی از حکومت دست‌برنمی‌دارد. مثلی هست که می‌گویند «سر سفره معاویه می‌نشیند و پشت سر علی نماز می‌خواند.» دقیقا چنین چیزی بود و استاد گفتند تکلیف را با این شخصیت مشخص کنم.

❶ **یکی از پاشنه‌های آشیل کار آیینی، تاریخ است؛ آیا این کار**

ناظر تاریخی هم داشت؟

من فقط منابع را خوانده بودم و هر جایی که سؤالی داشتم از آقای شجاعی می‌پرسیدم. ایشان درخصوص منابع تاریخی به من کمک کردند.

❷ **فکر می‌کنید در کتاب اجتماعی‌تان که احتمالا به‌روزتر است**

هم به همین اندازه قوی باشید؟

سیناپس را به استاد شجاعی تحویل داده‌ام تا نظرشان را بدانم، ولی هنوز نگرفته‌ام. رمانی اجتماعی است و نمی‌دانم نظرشان چیست. ذوقی که در نوشتن رمان آیینی هست در رمان اجتماعی نیست. با این‌که من کارهای اجتماعی را بسیار دوست دارم و بارشتم‌ام مرتبط بود و در این رابطه گفت‌وگوهای زیادی داشتم و در اجتماع بوده‌ام، ولی ذوقی که در کار آیینی داشتم اینجا ندارم با این‌که کار آیینی سخت‌تر است، ولی شیرینی آن بیشتر است.

من صرفا تصادقا کار اجتماعی را در عرض سه ماه نوشتم با این‌که در این بین جای خالی و فرصت اضافی داشتم، ولی در مورد رمان آیینی هر روز درگیر بودم و بیش از دو سال طول کشید.

سختی کار بالا بود، ولی نتیجه برای من شیرین بود.

البته من یک رمان اجتماعی دیگر نیز در مرحله سیناپس دارم که ارتباط با ترس از مرگ بوده که کاری مرتبط با روان‌شناسی اجتماعی است. البته رشته من در این مرحله به من کمک زیادی می‌کند.

«محدثه دلنواز»؛ قبل و بعد از نوشتن این کتاب

اتفاق بعدی این بود که بدانم کجا حرف بزنم و کجا سکوت کنم. تمرین سکوت خیلی سخت است. من در مقاطعی موفق نبودم مثلاً عصبی می‌شدم و نمی‌توانستم خودم را کنترل کنم، ولی این ماجرا به من کمک کرد تا گاهی بایستم و سکوت کنم. من روان‌شناسی بالینی خواندم و رشته‌ام را خیلی دوست داشتم. استاد شجاعی به من گفتند یک راه را انتخاب کن یا روان‌شناسی یا نویسندگی! گفتند به نویسندگی به عنوان یک شغل نگاه کن که باید به‌طور روزانه با آن درگیر باشی. انتخاب میان این دو برای من بسیار سخت بود.

رسیدن به قطعیت در اخذ این تصمیم برای من یک سال طول کشید. ایشان گفتند ترجیح این است که یک راه را انتخاب کنی. من شاخه به شاخه نویسنده‌گی در رادیو و تلویزیون را هم انجام می‌دادم ولی ایشان به من گفتند یک شاخه را دنبال کن. متوجه شدم حرف درستی می‌زنند. کار تحقیقی است و از نظر زمانی که برای کار می‌گذاریم واقعا یک شغل است. من در کار امام سجاد تا آخرین روز تالیف به کتاب‌های تحقیقی مراجعه می‌کردم.

می‌خواستم مخاطب با تردیدهای راوی داستان همراه باشد. چنین شخصیتی در آن زمان می‌توانست تردیدهایی داشته باشد و می‌خواستم راوی با شخصیت اسد همراه شود.

همه شخصیت‌ها در این قصه به‌جز امام سجاد، اهل بیت و اصحاب نزدیک امام، خیالی هستند. دایره دور معصوم دست نخورده است مگر این‌که در روایات؛ مکان معرفی نشده باشد در این صورت من مکان را به خانه امام سجاد منتقل می‌کردم و در دایره دور حضرت تخیل نداشتم ولی باقی داستان تخیل است. فضا سازی‌ها، اتفاقاتی که رخ داده، شخصیت‌ها و عملکرد آنها همه تخیل است.

از طریق تاریخ می‌دانیم که مردم شام برخلاف اهالی کوفه به خلیفه ارادت داشتند. داستان نویسی من مهندسی شده بود. تا طرح و شخصیت‌پردازی را تحویل استاد نمی‌دادم اجازه تالیف نداشتم. ابتدا پیرنگی کلی ارائه می‌دادم و بعد باید فصل به فصل سیناپس می‌نوشتم و بعد از تایید استاد، شروع به نوشتن می‌کردم که این نظم به ذهن من کمک زیادی می‌کرد. تحقیق من قبل از عاشورا تمام شد، دوست داشتم روز عاشورا کار را شروع کنم و فصل اول را روز عاشورا نوشتم. وقتی ایشان تأیید کردند گفتند تا آخر با همین فرمان برو، من هم ادامه دادم.

❸ **کار اولیه با کتابی که چاپ شده چقدر فرق دارد؟**

زبان اثر بسیار متفاوت بود. خیلی سخت نوشته بودم. بازنویسی کار شش تا هفت ماه طول کشید. چند بار بازنویسی کردم و وسواس زیادی به خرج دادم؛ می‌توانم بگویم از نظر توجه، کلمه به کلمه نوشته‌ام.

من در رمان اجتماعی برای خودم برنامه و زمان نوشتن دارم ولی در کار آیینی این‌طور عمل نمی‌کنم و هر موقع دلم همراه است، می‌نویسم. چون در غیر این صورت آنچه نوشته می‌شود باب میل نخواهد بود و دوباره کاری می‌شود.

به همین دلیل بین کار چند بار فاصله‌های بزرگی افتاد. از تحقیق تا تالیف این کار دو سال و نیم طول کشید. در این فاصله چند بار فاصله‌هایی طولانی و چند ماهه داشتم.

❹ **به جز آقای شجاعی و شما کس دیگری کار را قبل**

از چاپ مطالعه کرده بود؟

به چیزهایی رسیده‌ام از جمله فکر کردن؛ تفکر برای من مهم شد. اگر حجاب را می‌پذیرم چرا این کار را می‌کنم؟ برای چه کسی این کار را انجام می‌دهم؟ خواندن منابع اصلی برای من مهم شد تا ببینم کاری که می‌کنم درست است یا نه؟ آیا این همان چیزی است که خدا از من می‌خواهد یا نه؟

نمی‌خواهم بگویم من امروز خیلی عالی و متدین هستم، ولی من را به تفکر واداشته است تا به کارهای ریزی که انجام می‌دهم، فکر کنم. آخر هر شب حتما محاسبه دارم و این چیزی بود که قبلاً نداشتم.

از جنبه دیگر نگاه من به دعا عوض شد. دعا را برای ثوابش نمی‌خوانم، بلکه می‌خوانم تا ببینم چه چیزی به من القا می‌کند؛ چون امام سجاد در دعا آموزش داده است.

ی، سوژه سختی را انتخاب کرده، گفت‌وگو کردیم

فکی کند، می‌نویسم



داستان نویسی

من مهندسی

شده بود.

تا طرح و

شخصیت‌پردازی

را تحویل استاد

نمی‌دادم اجازه

تالیف نداشتم.

ابتدا پیرنگی کلی

ارائه می‌دادم و

بعد باید فصل به

فصل سیناپس

می‌نوشتم



در این مسیر به من کمک زیادی کردند. برخی از منابع مثل تاریخ طبری، تاریخ کامل یا مقتل ابومخنف در ادبیات دوره قدیم نگاشته شده است. من برخی از واژه‌ها را در این کتاب‌ها دیدم. تاریخ کامل از ضرب‌المثل‌های عرب استفاده کرده بود و به من کمک می‌کرد.

علاوه بر اینها من تاریخ بیهقی را بارها و بارها خوانده‌ام. گلستان سعدی را می‌خوانم. چهار اثر سهروردی و مثنوی معنوی را می‌خوانم. در دوران تحقیق و تالیف، همچنین متونی را می‌خواندم و هم به‌طور صوتی گوش می‌کردم. این کار به من کمک می‌کرد، البته این روش مدل درسی استاد شجاعی بود که من به‌عنوان شاگرد آن را اجرا می‌کردم.

❺ **ما در دوره‌های آموزشی به هنجاریان مان می‌گوییم وقتی**

مشغول نوشتن کاری هستید و لحن کار دست‌تان آمده و پیش

می‌روید، ترجیحا نه چیزی بخوانید و نه چیزی بنویسید و

تمرکزتان بر کار اصلی باشد. ولی شما برای قوی شدن لحن

همچنان در زمان نوشتن، متون کهن را می‌خوانید.

ما چه موقع تحقیق، چه موقع تالیف و چه زمانی که می‌خواهیم کار را ادامه بدهیم همچنان متون کهن می‌خوانیم. ولی محدودیتی که وجود داشت، این‌که نباید کتاب‌های داستانی مرتبط با موضوع امام سجاد را می‌خواندم. مثل کتاب «بکه» که آن را خواندم تا کارم از منظر خط داستانی نزدیک به آن اثر نباشد.

استاد سیدمهدی شجاعی هم یک مجموعه چهار جلدی درباره امام سجاد دارند که سه جلدش چاپ شده و ایشان هم همزمان با این کار تحقیق می‌کردند. روز اول که به آقای علی شجاعی گفتم می‌خواهم درباره امام سجاد بنویسم و کار داستانی خوبی در مورد حضرت به من معرفی کنید، گفتند پدرم در حال نوشتن کتابی با این موضوع است. من دل‌سرد شدم و فکر کردم بهتر است ننویسم. کار ایشان تحقیقی بود و من نمی‌دانستم. استاد شجاعی با من حرف زدند و گفتند این اقیانوس آن قدر بزرگ است که هر کسی می‌تواند قطره‌ای بردارد و اگر شما نمی‌خواهید این کار را ادامه بدهید در حقیقت خودتان را محروم می‌کنید... و من ادامه دادم.

❻ **به نظر من در لحن بسیار خوب**

عمل کرده‌اید؛ هم لحن کار حفظ

شده و هم در گفت‌وگوها همه چیز

اندازه است و موجب دلزدگی از

فرم کلاسیک و تاریخی اثر

نمی‌شود. کار حدوسط را حفظ

کرده؛ نه دم‌دستی است و نه

تاریخی و سنگین. قرار نبود

تاریخ طبری بنویسید و کتاب‌تان

را برای جوان امروز نوشته‌اید. آیا

گفت‌وگوهای میان شخصیت‌ها پایه

تاریخی دارد؟ یا لو ندادن شخصیت اصلی

داستان در فصول اول و همچنین روی جلد

هدفمند بود؟

هدفمند بود و می‌خواستم همان‌طور که خود من با داستان همراه شده‌ام و سؤالات زیادی در مورد امام سجاد داشتم و قدم به قدم پیش‌رفته بودم، خواننده هم با من همراه شود و با هم اتفاقاتی که برای آن حضرت افتاده را ببینیم.